

خواجه نصیر، امام را جامع حکمت و فکرت می‌داند

غلامرضا اعوانی گفت: شیخ طوسی هر جا که حرف می‌زند به آیات قرآن استناد می‌کند و امام را جامع حکمت و فکرت می‌داند و اطاعتش را واجب می‌داند و حکمت را به نحوی با مسئله امامت ارتباط می‌دهد.



غلامرضا اعوانی گفت: شیخ طوسی هر جا که حرف می‌زند به آیات قرآن استناد می‌کند و امام را جامع حکمت و فکرت می‌داند و اطاعتش را واجب می‌داند و حکمت را به نحوی با مسئله امامت ارتباط می‌دهد.

به گزارش خبرنگار مهر، غلامرضا اعوانی دوشنبه ۴ اسفندماه در همایش بزرگداشت روز خواجه نصیرالدین طوسی که در موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران برگزار شد، سخنرانی خود را با موضوع مقایسه دو رساله «سیر و سلوک» خواجه نصیر و «المنقذ من الضلال» غزالی ارائه کرد و گفت: برای من همیشه این سوال مطرح بوده که چرا خواجه نصیر به تمام مخالفان فلسفه و عرفان پاسخ داده اما در برابر غزالی که بزرگترین دشمن فلاسفه بوده و در این زمینه کتاب نوشته است، ساکت مانده است. من پاسخ را در مقایسه بین این دو رساله پیدا کردم. این دو رساله شباهت‌های زیادی با هم دارند هر دو رساله سرگذشت‌نامه هستند و سرنوشت خودشان را نوشته‌اند.

وی در ادامه با مقایسه این دو رساله گفت: دومین شباهت این دو مقاله این است که هر دو رساله راه بدست آوردن حقیقت را گفته‌اند و می‌گویند چگونه به حقیقت دست بیابیم و یا اینکه حقیقت در کجاست؟ سوم اینکه راه‌هایی که برای وصول به حقیقت می‌گویند با هم شباهت دارند. اما به نتایج متفاوت و مختلفی می‌رسند. خواجه نصیرالدین در واقع بدون اینکه نامی از غزالی ببرد در این رساله پاسخ او را داده است. خواجه در واقع در جایی که به باطنی می‌پردازد غیر مستقیم جواب غزالی را داده است. حالا چرا نام او را نبرده است؟ روایتی است که می‌گویند غزالی باطنی بوده البته این محل بحث است. اما برای اینکه این دو را مقایسه کنیم من مختصری از رساله سیر و سلوک را بیان می‌کنم چون رساله پیچیده‌ای است.

وی افزود: غزالی می‌گوید که در آغاز جوانی در جستجوی حقیقت بوده و در زمانی که کمتر از ۲۰ سال داشته نگارش کتاب «المنقذ من الضلال» را آغاز کرده است. او به جستجوی حقیقت پرداخته و به دنبال این بوده که علم لدنی چیست. غزالی حقیقت را در چهار فرقه می‌شناخت که خواجه هم می‌گوید این چهار فرقه متکلمان، باطنیه، فلاسفه و صوفیه هستند. غزالی سه فرقه را رد و یکی را قبول می‌کند. او می‌گوید که علم کلام ما را به یقین نمی‌رساند. حال غزالی چگونه فلسفه را فرا می‌گیرد در حالی که هیچ استادی هم نداشته است. خودش می‌گوید فلسفه را با خواندن متون و بدون مراجعه به هیچ استادی یاد گرفته است. اما باید گفت چگونه می‌شود فلسفه را بدون استاد یاد گرفت؟ این در حالی است که خواجه با یادگیری از استاد بسیار پیشرفت می‌کند.

اعوانی با اشاره به اینکه غزالی از فلاسفه اشکال می‌گیرد و آنها را مورد نقد و حتی تکفیر قرار می‌دهد گفت: او دهریون و طبیعیون را زنداقه و الهیون را تکفیر می‌کند و می‌گوید کسی می‌تواند فرد دیگری را نقد کند که مساوی آن فرد باشد. او فلسفه را نقد می‌کند اما اینکه چگونه فلسفه را فرا می‌گیرد جای اشکال است. فلسفه را باید نزد استاد فرا گرفت و نمی‌شود آن را بدون استاد فرا گرفت.

وی گفت: اما رساله «سیر و سلوک» شرح حال خواجه است که خودش آن را نوشته و نکاتی که می‌گوید درست نقطه مقابل غزالی است. او می‌گوید از کودکی علم آموخته و استادی توانا داشته بر خلاف غزالی که می‌گوید استادی نداشته است.

اعوانی با اشاره به اینکه خواجه نصیر حکمت را علم شریف و بسیار پرفایده می‌دانسته افزود: او سه فرقه را یکی می‌کند. عرفان از نظر او در نزد امام است اما اشکالی که مطرح است این است که او می‌گوید اقوالشان درباره خدا متناقض است. امام از لحاظ فلسفی باید دارای قوه قدسیه باشد. از طرفی خواجه وجود امام را از طریق معرفتی ثابت می‌کند. غزالی «در المنقذ من الضلال» به آیات رجوع نمی‌کند، اما خواجه نصیر در هر بخش به چند آیه استناد می‌کند. شیخ طوسی هر جا که حرف می‌زند به آیات قرآن استناد می‌کند و امام را جامع حکمت و فکرت می‌داند و اطاعتش را واجب می‌داند.

اعوانی با بیان اینکه طبق آیه قرآن کریم خواجه مردم را سه دسته می‌داند یادآور شد: یک دسته اهل دنیا، دسته دوم اهل شریعت و آخرت و دسته سوم اهل معرفت هستند. اینجا عرفا همان سابقون هستند پس حکمت را به نحوی با مسئله امامت ارتباط می‌دهد.

وی در پایان سخنانش درباره نفوذ غزالی در جهان اسلام و اهل تسنن سخن گفت و افزود: غزالی مقام بزرگی در عالم اسلام دارد،

کسی نمی تواند منکر آن شود. اما از اشکال بزرگی رنج می برد. او متفکر بزرگی است و نفوذ زیادی در اهل سنت دارد و گاهی چنان او را بزرگ می کنند که جای پیامبر(ص) را هم برایشان می گیرد. اما چیزی که بخشودنی نیست این است که او اولین کسی است بحث تکفیر را مطرح کرده است و فلاسفه را تکفیر می کند، چراکه فلسفه اجتهاد است و تکفیر در فلسفه و عقاید مذموم است.